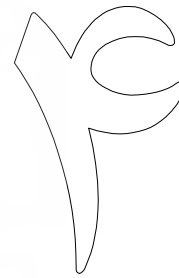


تحلیل ساختاری و کنش‌گرا
بر چرایی تثبیت حکومت
اقتدارگرا در مصر
(از دهه ۱۹۸۰ تا ژانویه ۲۰۱۱)

خلیل‌اله سردارنیا*



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* خلیل‌اله سردارنیا استادیار علوم سیاسی و مطالعات منطقه‌ای دانشگاه شیراز می‌باشد.
Kh_sardarnia@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۱۱/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۷/۲۸

فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۰، صص ۱۳۱-۱۰۵.

چکیده

مصر به دلیل دارا بودن تمدنی بسیار کهن و به‌عنوان پرجمعیت‌ترین کشور عربی - اسلامی، یکی از مهم‌ترین کشورهای اسلامی و از بازیگران اصلی در جهان عرب است. نکته قابل توجه دیگر آنکه دیرینه تاریخی نوسازی و اصلاحات در این کشور به دو سده پیش برمی‌گردد و نسبت به کشورهای دیگر از بیشترین تعداد گروه‌ها، نهادهای مدنی و جریانات سیاسی برخوردار بوده است، لذا سؤال مهم آن است که با این وجود، چرا مصر شاهد پایداری حکومت اقتدارگرا در دوران حکومت مبارک بوده است. از این رو سقوط حکومت مبارک موضوع اصلی این تحقیق نخواهد بود. در این نوشتار، با استفاده از رهیافت نظری ساختار - عاملیت یا کنش‌گرا، چرایی تثبیت حکومت اقتدارگرا در مصر از دهه ۱۹۸۰ به این سو بررسی می‌شوند. فرضیه اصلی آن است که ساخت اقتدارگرایی حکومت، نخبگان حکومتی غیردموکراتیک و محدودیت‌های شدید ساختاری اعم از سیاسی، اقتصادی و حقوقی از یک سو و ضعف‌های جدی در کنش‌گران و رهبران مدنی (ضعف پیوندهای افقی و همکاری و عدم اجماع در بین آنها) از سوی دیگر منجر به تثبیت اقتدارگرایی با دموکراسی صوری در سه دهه اخیر شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: مصر، حکومت اقتدارگرا، کنش‌گران مدنی، دموکراسی، رهیافت ساختار - کارگزار



مقدمه

طی چند دهه اخیر در منطقه خاورمیانه عربی، مجموعه‌ای از چالش‌های سیاسی و مشروعیتی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و چالش افکار عمومی و روشنفکری در کنار اثرات سرایتی ناشی از موج سوم دموکراسی، موجودیت سیاسی این رژیم‌ها را به خطر انداخته‌اند. لذا از دهه ۱۹۹۰ به بعد تعدادی از این حکومت‌ها (اردن، مراکش و تا حدی کویت)، به سوی آزادسازی سیاسی اولیه (گسترش حق رأی، انتخابات پارلمانی، آزادی‌های نسبتاً محدود حزبی و انجمنی)، به‌عنوان راهبردی برای بقا و استمرار سیاسی حکومت خود روی آورده‌اند. اخیراً چالش‌های یادشده و تشدید آنها منجر به سقوط حکومت **بن‌علی** در تونس و **مبارک** در مصر و وقوع زلزله‌های سیاسی در تعدادی از جوامع عربی شده‌اند. البته موضوع بحث این مقاله ریشه‌یابی تحولات اخیر نیست، لذا موضوع بر ریشه‌های پایداری اقتدارگرایی در مصر از دهه ۱۹۸۰ تا پیش از سقوط مبارک در ژانویه ۲۰۱۱ متمرکز خواهد بود، نه بررسی تحولات اخیر مصر؛ البته در نتیجه‌گیری به‌اجمال به این موضوع پرداخته خواهد شد.

در این نوشتار سعی بر آن است که با استفاده از دو رهیافت نظری ساختار - کارگزار یا کنش‌گرا، موضوع چرایی تثبیت اقتدارگرایی در مصر در سه دهه اخیر، در بحث نظری تبیین شده و توضیح داده شود. فرضیه اصلی آن است که عواملی همچون نخبگان غیردموکراتیک، ساخت اقتدارگرایی حکومت و محدودیت‌های شدید ساختاری اعم از سیاسی، اقتصادی و حقوقی بر سر راه کنش‌گران مدنی از یک سو و ضعف‌های جدی در نهادها و رهبران کنش‌گران مدنی همچون نبود انسجام و همکاری و وجود تعارضات ایدئولوژیک ریشه‌دار در بین آنها منجر به

تثبیت اقتدارگرایی همراه با دموکراسی صوری در مصر از دهه ۱۹۸۰ تا ژانویه ۲۰۱۱ شدند.

۱. بررسی اجمالی نظری رویکرد ساختار - کنش گر

یکی از مباحث مهم جدلی در بین جامعه‌شناسان آن است که آیا در فهم رویدادها و تحولات تاریخی، ساختارها یا نظام‌ها، تعیین‌کننده هستند یا کنش‌گران؟ در این مورد سه دسته رویکرد نظری زیر قابل استفاده است که عبارتند از:

۱. رویکردهای معطوف به اصالت کارگزار یا عاملیت؛

۲. رویکردهای معطوف به اصالت ساختار؛

۳. رویکردهای معطوف به رابطه بین عاملیت و ساختار در فهم تحولات

اجتماعی و کنش‌ها.

ساخت یا ساختار در اشاره به ویژگی‌های نهادی شده جوامع یا نظام‌های اجتماعی به کار می‌رود که در طول زمان و مکان شکل گرفته و گسترش یافته‌اند. ساخت، عبارت از قواعد و منابعی است که در ایجاد و مفصل‌بندی نظام‌های اجتماعی دخیل هستند (Giddens, 1984: 179).

در تحلیل نهادی، ویژگی‌های ساختاری یا نهادینه شده، به مثابه ویژگی‌های دائم بازتولید شده نظام‌های اجتماعی بررسی می‌شوند (Giddens, 1984: 220). در رویکرد ساختارگرا، بر نقش قواعد و منابع محدودساز یا تشویق‌کننده، شرایط و بسترهای اجتماعی، دولت و ساخت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، در فهم نوع رفتارهای فردی و اجتماعی تأکید شده و این عوامل در تعیین رفتار عاملان انسانی مهم و تعیین‌کننده تلقی می‌شوند. در رویکرد نظری کنش‌گرا، بر نقش‌آفرینی کنش‌گران یا عاملان انسانی و رفتار آنها در تحولات و رویدادهای اجتماعی تأکید شده و آنها تعیین‌کننده تلقی می‌شوند.

در چند دهه اخیر تلاش‌هایی برای رفع این تقابل صورت گرفته است که این تلاش‌ها در دسته‌بندی سوم مبنی بر تعامل و ارتباط دوسویه بین ساختار و کارگزار است. شاید مهم‌ترین تلاش در این زمینه، «نظریه ساختمندی» آنتونی گیدنز باشد.



البته در اینجا قصد آن نیست که این بحث از منظر روشی به تفصیل بیان شود، بلکه به بیان اجمالی بسنده خواهیم کرد.

گیدنز بر دوسویگی یا تأثیر متقابل ساختار و کارگزار در فهم رفتارها و تحولات اجتماعی تأکید می‌کند. وی چنین می‌نویسد: «منظور من از دوسویگی آن است که ویژگی‌های ساختاری نظام‌های اجتماعی هم وسیله و هم نتیجهٔ اعمالی است که از کنش‌گران سر زده و نظام‌های مذکور را تشکیل می‌دهند. ساخت هم مشوق و توان‌بخش است و هم بازدارنده و محدودیت‌ساز. براساس مفهوم دوسویگی ساخت، کنش‌گران در کنش‌گری به قواعد و منابعی متوسل می‌شوند اما همان قواعد و منابع از رهگذر همین کنش‌ها نیز بار دیگر شکل گرفته یا متحول می‌شوند» (Giddens, 1984: 175). لذا از دید وی نمی‌توان هیچ خط تمایز یا تقابل آشکاری بین این دو مفهوم کشید؛ یعنی هم باید به محیط یا بستر ساختاری یا «کنش‌های وضعیت‌مند عاملان انسانی توجه کرد که براساس محدودیت‌ها و مشوق‌های آنها کردارها و کنش‌های کارگزاران انجام می‌شود و هم باید به آگاهی و کنش‌های آگاهانه و اولویت‌های کنش‌گران و کارگزاران انسانی توجه کرد.

در ادبیات توسعه سیاسی نیز به این دوسویگی توجه شده است. بر این اساس باید گفت که ورود به دموکراسی و پیشرفت در این فرایند و نهادینه شدن آن از یک‌سو، منوط به وجود مشوق‌های ساختاری در دولت، نهادهای سیاسی و نخبگان سیاسی و انعطاف‌پذیری آنها در راستای دموکراسی است - البته انعطاف‌پذیری‌ها عمدتاً به دلیل ملاحظات مشروعیتی، فشارها از سوی نخبگان و نیروهای مدنی و فشارهای خارجی است - و از سوی دیگر، منوط به شرایط مطلوب در جامعه مدنی، اعمال فشار، انسجام و اتحاد بین نخبگان و رهبران مدنی و استمرار اتحاد در قالب جنبش دموکراسی‌خواهی است. در صورتی که این دو شرط حاصل نشود، یعنی پایداری ساخت اقتدارگرای سیاسی و ضعف در کنش‌گران مدنی و عدم انسجام رهبران مدنی ادامه یابد، نتیجه آن استمرار اقتدارگرایی یا حداکثر، دموکراسی صوری خواهد بود.



رویکرد کنش‌گرای لاری *دایموند*، تلفیقی از کنش‌گرایی معطوف به نهادهای جامعه مدنی، نخبگان و رهبران اصلی آنهاست؛ وی با رویکردی کنش‌گرایانه‌تر، بر

عواملی چون اعمال فشارهای مستمر کنش‌گران مدنی بر حکومت، انسجام و پیوندهای افقی بین آنها و یاری‌جویی از نهادهای مدنی جهانی در گذار به دموکراسی و تحکیم آن تأکید می‌کند. *ادانل* و *اشمیتز* گرچه اهمیت بسیج‌گری جامعه مدنی را درک می‌کنند، ولی بر نقش کنش‌گری نخبگان و رهبران مدنی تأکید بیشتری دارند. آن دو، کنش‌گرایی نیروهای اجتماعی را در در ذیل مدیریت و راهبردهای نخبگان قرار می‌دهند. (Diamond, 1993: 45).

۲. بررسی اجمالی تعامل حکومت و نیروهای اجتماعی در مصر

تا روی کار آمدن مبارک

مصر به‌عنوان پرجمعیت‌ترین کشور جهان عرب، از پیشینه تاریخی - تمدنی پنج‌هزارساله برخوردار است. با اعلام استقلال و برقراری سلطنت مشروطه در فوریه ۱۹۲۱، نوعی جامعه مدنی ضعیف با حضور سندیکاها یا انجمن‌های صنفی - حرفه‌ای و دو حزب «وفد» و «الفتات» (جوانان) به‌وجود آمد و رقابت چندحزبی و حق رأی همگانی برای مردان، قانونی و مجاز اعلام شد. نخستین گروهی که از حق داشتن انجمن برخوردار شدند، وکلا و تاجران بودند (Al.sayyid, 1993: 230).

این تجربه دموکراتیک به دلایل ذیل بر بنیاد نامطمئنی شکل گرفت؛ چراکه از یک‌سو زمین‌داران با شکل دادن حزب وفد بر حکومت سلطه یافته و مانع گسترش و عمق یافتن جامعه مدنی و مشارکت دموکراتیک شدند - آنها دموکراسی را تهدیدی علیه منافع خود تلقی کردند - و از سوی دیگر، جامعه به‌شدت نابرابر از حیث اقتصادی و اجتماعی، گسترش فساد اقتصادی و سیاسی و تداوم سلطه انگلستان، ضعف جدی جامعه مدنی و نیروهای اجتماعی و سرکوب سیاسی، مانع تحقق تجربه مشارکتی واقعی و جدی در عصر سلطنت مشروطه شد. نظام به‌ظاهر مشروطه و عملاً اقتدارگرا و سایه حضور انگلستان نیز مانع انجام وظایف این نهادهای نوپا شدند.

در وضعیت اسفبار فساد و تبعیض اقتصادی، تضاد طبقاتی و تداوم سلطه انگلیس، کودتای ۱۹۲۵ رخ داد. *جمال عبدالناصر* یک نظام جمهوری خلقی، پوپولیستی و سوسیالیسم دولتی در عرصه اقتصادی تشکیل داد و به جامعه مدنی

ضعیف و خودجوش شکل گرفته در دوره سلطنت **فاورق** پایان داد. مهم‌ترین برنامه‌ها و اقدامات ناصر طی حدود دو دهه حکومت خود عبارت بودند از: جمهوری پوپولیستی با مشارکت بسیجی توده‌وار و سازمان‌یافته در ذیل هدایت حزب دولتی «اتحادیه سوسیالیست عرب»، ملی‌گرایی یا پان‌عربیسم، سوسیالیسم در عرصه اقتصادی، سرمایه‌گذاری دولت در توسعه صنعتی، گسترش بیمه‌ها یا تأمین اجتماعی، گسترش توجه به طبقات پایین و متوسط به پایین جامعه، حمله به زمین‌داران با انجام اصلاحات ارضی، سیاست‌های رفاهی به‌نفع توده‌ها و توسعه بوروکراسی و نظام آموزشی. جمال عبدالناصر در سال ۱۹۵۴ به‌عنوان رهبر شورای فرماندهی انقلاب ظاهر شد و برای اجرای عدالت معتقد بود که این امر باید با جدیت و عزم دولت به عدالت و برابری و به روش انقلابی و با هدایت حزب حاکم و با مشارکت فراگیر مردم حاصل شود (Anderson et.al, 2001: 89-90).

حکومت ناصر سه عنصر سرکوب، ملی‌گرایی و پوپولیسم کاریزماتیک را ترکیب کرد و عرصه را بر نهادهای و آزادی‌های مدنی به‌شدت تنگ کرد. حزب رسمی «اتحاد سوسیالیستی عرب» به‌مثابه ابزار و نهاد اطلاعاتی برای سرکوب و شناسایی مخالفان و اپوزیسیون و نیز به‌عنوان نهادی نظارتی ایفای نقش می‌کرد (Kamrava & Mora, 1998: 905). در همین نظام آمرانه بود که سازمان اخوان‌المسلمین به بهانه همکاری با ژنرال **نجیب** - رقیب ناصر - و اعتراض به حکومت سکولار ناصر، سرکوب و غیرقانونی اعلام شد و اعضای آن بازداشت شدند. در این دوره نظامیان - که وابسته به طبقه‌های پایین و متوسط به پایین بودند - بر دولت و نهادهای اطلاعاتی و بوروکراسی سلطه یافته و در کنار کارویژه سرکوب‌گری، به‌مثابه تصمیم‌گیرندگان و مجریان اصلی ایفای نقش می‌کردند (Ehteshami & Murphy, 1996: 756).

با روی کار آمدن **سادات** در سال ۱۹۷۱، حکومت اقتدارگرای پوپولیستی ناصر جای خود را به حکومت کمتر ایدئولوژیک و در نوسان بین اقتدارگرایی و دموکراسی اولیه داد و یک نظام چندحزبی با فرصت‌های رقابتی محدود ایجاد کرد.

وی در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰، سیاست «انفتاح» یا درهای باز اقتصادی را با هدف تشویق بخش خصوصی اعلام کرد. این سیاست با نوعی آزادسازی سیاسی

اولیه در عرصه سیاسی همراه شد، ولی در عمل، حکومت تا حد قابل توجهی به صورت شبه‌اقتدارگرا باقی ماند. سیاست آزادسازی سیاسی وی چندان دوام نیاورد و در سال ۱۹۷۷ براساس قانون اساسی جدید، سخت‌گیری سادات بر احزاب بیشتر شد و فعالیت حزبی منوط به اخذ مجوز از کمیته امور احزاب شد. در نهایت پیامدهای آزادی‌های سیاسی اولیه برای وی قابل تحمل نبود؛ لذا «حزب دموکراتیک ملی» را در سال ۱۹۷۸ به‌عنوان حزب حاکم تشکیل داد تا حکومت شبه‌اقتدارگرای وی را با ظاهری دموکراتیک تثبیت کند. وی برای تحکیم بیشتر قدرت و جلوگیری از رشد مخالفت‌ها، علاوه بر ریاست جمهوری، پست نخست‌وزیری را نیز کسب کرد.

از اوایل سال ۱۹۷۷ در اعتراض به حذف یارانه‌های دولتی بر کالاهای اساسی، شورش‌های خیابانی در قاهره و چند شهر دیگر مصر شروع شده و گسترش یافت. هم‌زمان با نزدیک شدن به اسرائیل نیز، سازمان‌های اسلام‌گرا فعال‌تر و ناراضی‌تر شدند. رژیم به سرکوب بیشتر روی آورد و دستور بازداشت ۱۵۰۰ نفر از فعالان سیاسی در سپتامبر ۱۹۸۱ صادر و سادات نیز در همین سال ترور شد (Anderson et.al, 2001: 90-91).

۳. سازوکارهای دموکراسی صوری و چرایی تثبیت اقتدارگرایی در سه دهه حکومت حسنی مبارک

حسنی مبارک، ریاست جمهوری خود را با ظاهری آشتی‌جویانه شروع کرد. وی به صورت سمبلیک و نمادین در آغاز کار در مقابل اپوزیسیون چهره‌ای مسالمت‌جویانه از خود نشان داد و در صدد بود وانمود کند که به دنبال گذار تدریجی به دموکراسی است. در بخش عمده این سه دهه، حکومت وی آمیزه‌ای از اقتدارگرایی و سرکوب، تکیه بر نهادهای صوری دموکراتیک و ایجاد محدودیت‌های زیاد برای اپوزیسیون و نهادهای مدنی بود. در عمل در دوره حکومت وی شبه‌اقتدارگرایی با محتوایی بسیار اقتدارگرا و با دموکراسی صوری تثبیت شد. در ذیل به مهم‌ترین نشانگان صوری دموکراسی به‌اجمال پرداخته می‌شود؛ سپس با عنایت به روش تبیین ساختاری و کنش‌گرا و البته با تأکید بیشتر بر

محدودیت‌های ساختاری در ساخت قدرت سیاسی، مسئله عدم گذار به دموکراسی واقعی و تثبیت اقتدارگرایی در سه دهه اخیر، یعنی دوره حکومت طولانی مدت مبارک تحلیل می‌شود.

۱-۳. انتخابات

انتخابات، یکی از تجلی‌های صوری دموکراسی در مصر بوده است. در نیمه نخست دهه ۱۹۸۰، رژیم مبارک در صدد بود که از حکومت خود سیمای یک نظام چندحزبی و انتخاباتی ارائه دهد، لذا به تعدادی از احزاب سیاسی و انجمن‌ها مجوز فعالیت داد و روزنامه‌ها نیز آزادی عمل بیشتری یافتند.

در انتخابات پارلمانی ۱۹۸۴، شش حزب به‌جز سازمان اخوان المسلمین اجازه ورود به رقابت انتخاباتی یافتند. در سال ۱۹۸۳ با رأی دادگاه، به حزب تعطیل‌شده «وفد» اجازه شرکت در این انتخابات داده شد. ظهور دوباره این حزب به‌ظاهر به رقابت‌های انتخاباتی جنب‌وجوش زیادی داد. در این انتخابات، سازمان اخوان المسلمین برخلاف ممنوعیت قانونی با حزب وفد ائتلاف کرد و از ۴۸۸ کرسی مجمع ملی، ۶۹ کرسی را به‌دست آورد که از این تعداد ۸ کرسی به اخوان تعلق گرفت اما هیچ حزب مخالف دیگری در این انتخابات کرسی کسب نکرد. این انتخابات، تا حد نسبتاً قابل توجهی به‌صورت آزاد و رقابتی برگزار شد و میزان تقلب در آن پایین بود. شاید بیان آشتی‌جویانه مبارک و وجهه به‌ظاهر دموکراتیک او مبنی بر اعلام تکثرگرایی حزبی و آشکار نشدن ماهیت اقتدارگرایی حکومت در پیروزی حزب حاکم (حزب دموکراتیک ملی) تعیین‌کننده‌تر از تقلب بود.

انتخابات سال ۱۹۸۷ با تقلب بیشتری برگزار شد. در این انتخابات آراء حزب وفد به ۶ کرسی کاهش یافت و سازمان اخوان با دو «حزب کارگر سوسیالیست» و «حزب سوسیالیست» ائتلاف کرد و این سازمان بیش از نیمی از آراء ۵۷ کرسی این ائتلاف را کسب کرد (اوتاوی، ۱۳۸۶: ۵۶-۵۵).

انتخابات سال ۱۹۹۱ با تقلب بسیار بیشتری برگزار شد. در این انتخابات، بیشتر احزاب سیاسی از جمله حزب وفد به‌دلیل تقلب در انتخابات ۱۹۹۱ شرکت نکرده و آن را تحریم کردند. در این انتخابات، تنها حزب تاگامو (حزب وحدت‌طلب مترقی)

در انتخابات شرکت کرده و ۶ کرسی کسب کرد. کاندیداهای مستقل، ۸۳ کرسی به دست آوردند، ولی پس از اعلام آراء براساس تبانی پیشین با حزب حاکم بلافاصله به آن حزب پیوستند؛ در عمل، این انتخابات به صورت تک‌حزبی برگزار شد. در انتخابات ۱۹۹۵، احزاب ناچار به مشارکت شدند ولی نتیجه همچنان به نفع حزب حاکم رقم خورد و تنها ۱۴ کرسی به احزاب اپوزیسیون و ۱۳ کرسی به کاندیداهای غیرحزبی و مستقل تعلق گرفت. تقلب آشکار حکومت در انتخابات به اعتراض احزاب انجامید و دادگاه انتخاب بیش از ۲۰۰ کاندیدا را غیرقانونی اعلام کرد؛ باین وجود، دولت نتایج انتخابات را نافذ دانست (اوتاوی، ۱۳۸۶: ۵۶). تقلب حزب حاکم در این انتخابات چنان زیاد بود که شاهدان مصری پیروزی ۹۵ درصدی حزب دموکراتیک ملی را بسیار شرم‌آور دانستند (Ehteshami, 1999: 211).

انتخابات سال ۲۰۰۰ نیز ظاهراً به صورت چندحزبی و رقابتی برگزار شد. دولت برای دادن ظاهری دموکراتیک و رقابتی به انتخابات، تعداد قابل توجهی از کاندیداهای وابسته به خود را به صورت مستقل ثبت‌نام کرد. در نتیجه این انتخابات، «حزب دموکراتیک ملی»، ۱۷۵ کرسی و نامزدهای مستقل ۲۵۰ کرسی کسب کردند. همانند انتخابات سال ۱۹۹۱، با پیوستن کاندیداهای مستقل به حزب دموکراتیک ملی، این حزب با ۳۸۸ کرسی از ۴۵۴ کرسی همچنان حزب حاکم باقی ماند. در مجموع، حکومت به دلایلی از جمله احساس خطر جدی از ناحیه انتخابات، به ویژه از سوی اسلام‌گرایان، انتخابات را به صورت چندحزبی صوری و بدون محتوای واقعی رقابتی درآورده بود.

انتخابات سال ۲۰۰۵ نیز با مداخله حزب حاکم و با تکیه بر ارتش و نیروهای امنیتی انجام شد؛ در این انتخابات، حزب حاکم ۴۴۴ کاندیدا برای شرکت در انتخابات معرفی کرد و از این بین تنها توانست ۱۳۱ نماینده را - آن هم با اعمال فشار و تخلفات گسترده‌ای که انجام داد - وارد پارلمان کند و پس از انتخابات، این حزب نمایندگان مستقل (۱۷۰ نفر) را مانند انتخابات دو دوره پیش وارد حزب حاکم کرده و توانست دو سوم پارلمان را کسب کند. در مقایسه با حزب حاکم، اخوان‌المسلمین تنها اجازه یافت ۱۵۰ کاندیدا برای انتخابات آن‌هم با عنوان مستقل و غیرحزبی معرفی کند، باین حال، این سازمان توانست ۸۸ نفر از کاندیداهای خود

را به نمایندگی پارلمان برساند. در واقع به باور بسیاری از ناظران، در صورت عدم دخالت نیروهای امنیتی و انواع فشارهایی که بر مردم وارد شد، این سازمان می‌توانست نتیجه‌ای به مراتب بهتر کسب کند.

انتخابات ۲۹ نوامبر ۲۰۱۰ با آشکارترین سطح تدابیر امنیتی و تغلب، توسط حکومت و حزب حاکم انجام شد. این انتخابات در شرایطی انجام شد که فضای نسبتاً باز سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۰ جای خود را به فضای بسیار اقتدارگرای پس از سال ۲۰۰۷ داد. نتیجه این انتخابات، ۴۲۳ کرسی برای حزب حاکم دموکراتیک ملی، ۱۵ کرسی برای احزاب مخالف و ۶۶ کرسی برای کاندیداهای مستقل بود (www.aftabnews.ir).

به دنبال اعلام نتایج این انتخابات، تظاهرات گسترده احزاب مخالف در برابر دیوان عالی قضایی مصر برای ابطال نتایج صورت گرفت، در این تظاهرات، احزاب دو طیف ملی‌گرا - لیبرال و اسلام‌گرا هر دو مانند اخوان المسلمین، وفد، جنبش الکفایه، حزب الکرامه و ناصری شرکت داشتند. البرادعی که رهبر «انجمن ملی برای تغییر» بود، از کلیه احزاب و جریانات سیاسی خواست که برای وارد آوردن ضربه نهایی به رژیم مبارک به این انجمن بپیوندند؛ لازم به ذکر است که البرادعی و انجمن یادشده به دلیل پیش‌بینی تغلب گسترده، از شرکت در انتخابات خودداری کرده و از همه احزاب خواستند که انتخابات را تحریم کنند (www.aftabnews.ir).

روند تحولات نشان می‌دهد که حزب حاکم در مقابل جریانات سیاسی مخالف بسیار شکننده بوده است، با این وجود، حکومت به فضای نسبتاً باز سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ پایان داد و از سال ۲۰۰۷ به این سو بر شدت اقتدارگرایی افزود. در مجموع، عواملی همچون ساخت متصلب و اقتدارگرای حکومت، عدم ایجاد ائتلاف فراگیر بین جریانات سیاسی اسلام‌گرا و لیبرال ملی‌گرا، تضعیف و سرکوب اپوزیسیون لیبرال و اسلام‌گرا و جلب حمایت غرب با تأکید بر بیم غرب از اسلام‌گرایان باعث شدند که این انتخابات با شدیدترین تدابیر امنیتی و تقلب انجام شود.



۲-۳. مشارکت و کثرت‌گرایی حزبی - انجمنی و محدودیت‌ها یا تنگناهای

ساختاری پیش روی آن

در چند دهه اخیر، حکومت نوعی کثرت‌گرایی هدایت‌شده و به‌شدت محدود را به‌عنوان یک سازوکار صوری دموکراسی و در راستای بقای سیاسی حکومت اقتدارگرای خود به‌شکل تاکتیکی برگزیده بود (Mohamad, 2007: 106). در مصر، سیزده حزب تأسیس شده‌اند که از بین آنها، پنج حزب مهم‌تر بوده‌اند که عبارتند از: حزب دموکراتیک ملی (حزب حاکم)، حزب لیبرال وفد جدید، حزب کارگران سوسیالیست اسلامی، حزب اوسط (ماینه)، حزب تاگامو (حزب وطن‌پرستان وحدت‌طلب مترقی) و حزب ناصری دموکراتیک عرب. پایگاه حمایتی حزب وفد جدید عمدتاً از طبقات متوسط و متوسط به بالا و پایگاه حزب کارگران سوسیالیست و وطن‌پرستان مترقی عمدتاً از طبقات متوسط حقوق‌بگیر هستند ولی مدعی حمایت از حقوق کارگران و مدعی صحبت از سوی آنان هستند. (Al-sayyid, 1993: 234).

در حال حاضر، سه جریان اصلی سیاسی در عرصه سیاسی مصر حضور دارند که عبارتند از: حزب حاکم دموکراتیک ملی، اسلام‌گرایان (عمدتاً اخوان المسلمین) و جریان ملی‌گرا و سکولار لیبرال (حزب الوفد جدید، حزب الغد و التجمع با حضور چهره‌های شاخصی مانند البرادعی، محمد حسنین هیکل و ایمن نور با شعار انتخابات آزاد و اصلاح قانون اساسی). از آنجا که حکومت مبارک، اسلام‌گرایان اخوان المسلمین را به‌دلیل رسوخ بیشتر در بین بسیاری از اقشار جامعه (طبقات متوسط، متوسط به پایین و فرودست جامعه) تهدیدی جدی برای خود احساس می‌کرد، این سازمان را در کنار گروه‌های اسلام‌گرای افراطی، غیرقانونی اعلام کرد و کاندیداهای آن مجبور بودند با عنوان غیرحزبی در انتخابات شرکت کنند.

رژیم مصر برای دموکراتیک جلوه دادن حکومت، به تعداد بسیار زیادی از انجمن‌ها نیز ظاهراً اجازه فعالیت می‌داد. مصر کشوری است که از بیشترین تعداد انجمن‌های به‌ویژه صنفی - حرفه‌ای برخوردار است و شهر قاهره ۲۵ درصد از کل شکل‌های جهان عرب را دارد که ۲۳ اتحادیه کارگری، ۲۶ اطاق تجارت، ۲۱ انجمن صنفی و ۳ حزب سیاسی را شامل می‌شود. کل اعضای انجمن‌های صنفی -

حرفه‌ای به ۱/۲ میلیون نفر می‌رسد. در فاصله سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱ (نیمه دوم حکومت سادات)، بیشترین تعداد مجوز ثبت انجمن داده شد که از ۷۵۹۳ به ۱۰۷۳۱ مورد افزایش داشته است (Al. sayyid, 1993: 231).

مطالبات احزاب و انجمن‌های ثبت‌شده رسمی در مصر عبارت بوده‌اند از: ۱- اصلاح قانون اساسی برای تغییر شیوه انتخاب رئیس‌جمهور؛ ۲- کاهش اختیارات رئیس‌جمهور؛ ۳- افزایش نقش مجلس؛ ۴- تغییر قانون انتخابات مجلس برای قطع دخالت دولت در آن؛ ۵- آزادی فعالیت احزاب با حذف کمیته امور احزاب؛ ۶- لغو قانون حالت فوق‌العاده؛ ۷- فعالیت آزادانه مطبوعات و عدم تعطیلی آنها (حسینی گل، ۱۳۸۶: ۱۷۲).

مشاهدات واقعی در حیات سیاسی مصر در سه دهه اخیر نشان داده است که رقابت و مشارکت چندحزبی و انجمن‌ها همانند انتخابات، عمدتاً به‌عنوان سازوکاری برای مشروعیت بخشیدن به حکومت و تثبیت اقتدارگرایی بوده و از محتوای واقعی برخوردار نبوده‌اند. با وجود گسترش نهادهای حزبی به‌ویژه انجمنی به‌عنوان نشانگان دموکراسی، در عمل، این نهادها به نهادهای صوری دموکراسی با کمترین تأثیرگذاری بر پویش تصمیم‌گیری، کاهش و تنزل رتبه یافتند. چرا این نهادهای مدنی تا ژانویه ۲۰۱۱ نتوانستند بر پویش‌های سیاسی و گذار به دموکراسی تأثیرگذار باشند؟ در این ارتباط، نخست محدودیت‌های ساختاری در مقابل کنش‌گران مدنی بررسی می‌شود.

۱. انجمن‌های صنفی و مدنی در مصر از پیشینه تاریخی طولانی برخوردارند و در چند دهه اخیر از رشد کمی بالایی برخوردار بوده و تعداد احزاب نیز قابل توجه بوده است؛ با این وجود، ساخت اقتدارگرایی حکومت، مهم‌ترین موانع و محدودیت‌ها را بر سر راه کنش‌گران مدنی ایجاد کرده بود. به‌طوری که ساخت قدرت اقتدارگرا و انحصارگرا به‌عنوان ساخت اصلی و کلی، زیرمجموعه‌ها یا خرده‌نظام‌ها - که در ذیل توضیح داده می‌شوند - را ملزم کرده بود که در هماهنگی ارگانیکی با کل، در خدمت تداوم اقتدارگرایی باشند. مصر در زمان حکومت مبارک یکی از سفت‌وسخت‌ترین حکومت‌های اقتدارگرا و دارای یک سیستم ریاستی بود که در آن بیشتر قدرت در نزد رئیس‌جمهور متمرکز بود.



یکی از ملزومات یا سازوکارهای ضروری برای تداوم این ساخت قدرت و جلوگیری از قدرت‌یابی جامعه مدنی، ایجاد یک ائتلاف محکم محافظه‌کارانه با نیروها یا طبقات مهم اجتماعی بوده است. پایگاه اجتماعی - طبقاتی دولت مبارک را ائتلاف و اتحادی از اشرافیت زمین‌دار، ارتش، بورژوازی دولتی دهه ۱۹۶۰ و بورژوازی تجاری - مالی کمپرادور یا وابسته به دولت تشکیل می‌دادند (حافظیان، ۱۳۸۷: ۱۰۹). چنین ساخت قدرتی روابط قانونمند و مدنی بین نیروهای اجتماعی با حکومت را بر نمی‌تابید، لذا ماهیت وابسته و محافظه‌کار این ائتلاف مانع چالش‌گری سیاسی جدی علیه حکومت مبارک تا ژانویه ۲۰۱۱ بود.

یکی از ملزومات و ریشه‌های استمرار اقتدارگرایی در مصر، نهادسازی آمرانه بود و یکی از آن نهادها، سازوکار کورپوراتیستی همکاری‌جویانه و محافظه‌کارانه در ائتلاف طبقاتی یادشده بود. حکومت مبارک با گسترش سازوکارهای اقتدارگرایانه کورپوراتیستی در سه دهه اخیر، اعضای این ائتلاف را زیر چتر حمایتی خود قرار داده بود. در چهارچوب این سازوکار، دولت در ازای کسب حمایت سیاسی و پشتیبانی از سوی آنان، فرصت‌ها، تسهیلات و تمهیدات قانونی و مالی برای فعالیت بخش خصوصی در عرصه صنایع کوچک و تا حدی متوسط، کشاورزی، گردشگری و بازرگانی را فراهم می‌کرد. کورپوراتیسم موجود در مصر سازوکاری برای وابسته‌سازی شدید بازیگران اقتصادی و عدم استقلال و تضعیف قدرت چانه‌زنی آنها بود. در این وضعیت، هر حرکت اعتراضی به‌منزله پایان حیات اقتصادی و سرکوب آنها به دلایل امنیتی و یا اخلال آنها در روند توسعه کشور تلقی می‌شد (Ehteshami & Murphy, 1996: 754).

۲. یکی از ریشه‌های تداوم اقتدارگرایی در سه دهه اخیر، عدم تمایل چنین حکومت و ساخت قدرتی به قدرت‌یابی بخش خصوصی (به‌عنوان یکی از اجزای کنش‌گران مدنی) و نیز عدم تمایل به کاهش تصدی‌گری دولت در اقتصاد بوده است. رژیم مبارک از آزادسازی گسترده در عرصه اقتصادی به این دلیل که به قدرت‌یابی بخش خصوصی می‌انجامید، استقبال نکرد و آن را محدود نگه داشت. حکومت برای حفظ و تثبیت قدرت خود، همچنان بر بخش عمده اقتصاد و تولید در بخش صنایع بزرگ و بازرگانی به‌ویژه صدور پنبه سلطه داشت. تا اواخر دهه

۱۹۹۰ دولت بر بیش از ۶۰ درصد بخش عمومی و اقتصاد مسلط بود (Kamrava & Mora, 1998: 906).

در مجموع، رژیم مبارک عناصری از ملی‌گرایی ناصر و سادات (در نظر گرفتن نقش منطقه‌ای برای مصر)، آزادسازی نسبتاً محدود اقتصادی متأثر از سادات را با کورپوراتیسم محافظه‌کارانه معطوف به کنترل دولت بر اقتصاد ترکیب کرد.

۳. بوروکراسی وابسته و گسترده نیز سدی در مقابل کنش گران مدنی و عاملی برای تداوم اقتدارگرایی بود. برخی بر این نظرند که دولت مبارک در مصر را باید به‌نوعی حکومت اقتدارگرای بوروکراتیک با اتحاد عناصر فوق دانست. نگارنده بر این نظر است که گرچه دولت مبارک عناصری از ساخت قدرت اقتدارگرای بوروکراتیک را داشت، با این وجود، بوروکراسی و پارلمان در اتخاذ تصمیم از استقلال عمل برخوردار نبودند و در خدمت تحکیم حکومت اقتدارگرای مبارک و تأییدکننده اوامر و تصمیمات شخصی وی بودند.

۴. ساخت نخبگی وابسته و وفادار به حکومت و همراهی بخش قابل توجهی از نخبگان در جامعه با حکومت مبارک نیز یکی از موانع دموکراسی و تضعیف‌کننده کنش گران مدنی و عاملی مهم در استمرار اقتدارگرایی بود. این ساخت قدرت در عمل یک رابطه عمدتاً شخصی و غیررسمی و بده‌بستانی بین نخبگان سیاسی در مجلس، بوروکراسی و نهادهای دیگر با حسنی مبارک را دامن می‌زد. در حکومت مصر تا دهه ۱۹۹۰ وفاداری سیاسی ضروری‌ترین پیش‌شرط صعود به نخبگی و بقا بود. ساختار نخبگی در مصر ترکیبی از تثبیت برخی از نخبگان بسیار وفادار به مبارک در پست‌های خود یا عمدتاً براساس چرخش منصب‌ها بین نخبگان وفادار به حکومت مبارک بود. البته از اواخر دهه ۹۰ به بعد تکنوکرات‌های تحصیل‌کرده به جایگاه درجه دوم نخبگی صعود کردند ولی نخبگان وفادار پیشین نقش درجه یک را ایفا می‌کردند (Albrecht & Schlumberger, 2004: 378-379). لذا در مصر، تا ژانویه ۲۰۱۱ انسجام نخبگان حکومتی برای تداوم اقتدارگرایی و عدم انسجام در نخبگان مدنی، مانع از گذار به دموکراسی بودند.

۵. یکی دیگر از محدودیت‌های ساختاری، ساختار حقوقی و قانون اساسی بود. گرچه قانون اساسی احترام به حقوق سیاسی و مدنی و ممنوعیت شکنجه را تصریح

کرده بود، ولی جزئیات آن بیان نشده بود و این امر باعث تعبیر و تفسیرهای مصلحت‌جویانه دولت از قوانین به‌شکلی می‌شد که بتواند حقوق اساسی شهروندان را نقض کند. البته *البته البشري*، یکی از نویسندگان مهم مصر در مقابل بر این نظر است که علت اصلی بحران نه نواقص در قانون اساسی، بلکه بی‌احترامی حکومت به بسیاری از مفاد این قانون بوده است (Shorbaghy, 2009: 526). در این ارتباط توضیحات ذیل ضروری است.

مبارک در نیمه نخست دهه ۱۹۸۰ یک فضای نسبتاً باز سیاسی را ایجاد کرد ولی این فضا دوام نیاورد و با شروع مخالفت‌های احزاب و انجمن‌ها به‌ویژه پس از شروع حرکت‌های اسلام‌گرایان افراطی از اواخر دهه ۱۹۸۰ به بعد، قانون اعلام وضعیت اضطراری مصوب سال ۱۹۸۱ با جدیت بیشتری تأکید و اجرا شد و به تبع آن انسداد سیاسی تشدید شد (El.Ghobashy, 2008: 1591). در سال ۱۹۹۷ با نظر مبارک، قانونی تصویب شد که به حکومت، قدرت کاملاً فوق‌العاده و اختیار اعلام وضعیت ویژه می‌داد (Ehteshami, 1999: 211). به دنبال تصویب این قانون از سال ۱۹۹۲ به بعد، مخالفان در دادگاه‌های نظامی محاکمه شدند؛ محاکمه روشنفکران از جمله *سعدالدین ابراهیم* در این زمینه شایان توجه است. به دنبال این وضعیت و نقض گسترده حقوق بشر، «مؤسسه خانه آزادی»، مصر را از رده کشورهای نسبتاً آزاد به رده کشورهای کاملاً غیردموکراتیک تنزل داد (El.Ghobashy, 2008: 1591).

حکومت مبارک با استناد به قانون ۳۲ مصوب ۱۹۶۴ (زمان ناصر)، لزوم ثبت انجمن‌ها در وزارت امور اجتماعی را پیش شرط مشارکت سیاسی آنها اعلام کرد. بدیهی است حکومت با طرح مجدد این قانون می‌توانست از یک‌سو، از استقلال انجمن‌های مدنی بکاهد و آنها را تحت نظارت این وزارتخانه قرار دهد؛ از سوی دیگر، از ثبت انجمن‌های مدنی - صنفی تهدیدکننده رژیم جلوگیری کند. لازم به ذکر است که علت طرح دوباره این قانون عمده‌تأ نفوذ سازمان اخوان المسلمین به‌عنوان مهم‌ترین سازمان اپوزیسیون در سطوح مدیریتی و راهبردی انجمن‌های صنفی بود (Al. sayyid, 1993: 239). همچنین حکومت مبارک برای کنترل بیشتر جامعه مدنی، قانون احزاب سیاسی مصوب سال ۱۹۷۷ (زمان سادات) را مورد تأکید بیشتر قرار داد و از مداخلات طلبی چند سال نخست حکومت خود به‌شدت فاصله گرفت.

قانون احزاب سیاسی موارد ذیل را تصریح می‌کند:

- ممنوعیت هر حزب با برنامه و اساسنامه مذهبی که برای یک طبقه اجتماعی خاص جذاب باشد یا یک ایدئولوژی الحادی را تبلیغ کند. (حکومت از طریق این ماده می‌توانست سازمان اخوان یا دیگر سازمان‌های اسلامی را به دلیل جذابیتش برای طبقات متوسط و پایین‌تر و نیز سازمان‌های سکولار و سوسیالیستی را به اتهام الحاد، ممنوع و غیرقانونی اعلام کند)؛

- تأیید حزب از سوی کمیته ویژه تحت کنترل نمایندگان حکومت (متشکل از رئیس مجمع ملی، وزیر دادگستری، وزیر کشور، وزیر دولت و سه عضو از رؤسای هیئت‌های قضایی که نباید عضو هیچ حزبی باشند).

در سال ۲۰۰۱ کمیته امور احزاب فعالیت حزب مصر جوان (الفتاح)، حزب عدالت اجتماعی، حزب دموکراتیک الشعب، حزب آزادگان، کار، وفاق ملی و حزب مصر سوسیالیستی عربی را به حالت تعلیق درآورد. این کمیته از زمان تأسیس خود در دهه ۱۹۷۰ تا سال ۲۰۰۳ با ۶۳ درخواست برای تأسیس حزب، مخالفت کرده است (حسینی گل، ۱۳۸۶: ۱۷۱). در سه دهه اخیر، انجمن‌های صنفی یا حرفه‌ای در حوزه پزشکان، مهندسان، روزنامه‌نگاران و غیره به دلیل وجود فضای رعب‌انگیز و ترس ناشی از به‌خطر افتادن جان و پروانه کاری، مایل به چالش‌گری جدی علیه حکومت نبوده‌اند و ساختار حقوقی و مقرراتی نیز این فضا را به شدت تنگ کرده است. در چهار دهه اخیر در بین انجمن‌ها، انجمن وکلا تا حد قابل توجهی با سیاست‌های غیردموکراتیک حکومت مبارک مخالفت کرده است.

۶. یکی دیگر از محدودیت‌های ساختاری در مقابل کنش‌گران مدنی، حضور قابل توجه نظامیان در دستگاه بوروکراسی و تأثیرگذاری آنها بر پویش‌های تصمیم‌گیری بود؛ جالب آنکه ناصر، سادات و مبارک هر سه خاستگاه نظامی داشته‌اند. حکومت مبارک در عمل به یک حکومت اطلاعاتی و امنیت‌محور با حضور قابل توجه نظامیان در سیاست تبدیل شد (Kamrava, 1998: 67-71). حکومت مبارک با بهره‌برداری از ترس عمومی نسبت به عدم امنیت عمومی سرکوب‌گری نظامی را توجیه می‌کرد (Mohamad, 2007: 103).

۴. آسیب‌شناسی کنش‌گران مدنی (ضعف پیوندهای افقی و تعارضات آموزه‌ای بین کنش‌گران مدنی)

یکی از نشانگان مهم وجود جامعه مدنی، میزان انسجام و پیوندهای افقی بین کنش‌گران مدنی و شکل‌گیری یک جنبش اجتماعی فراگیر از بازیگران مدنی در مسیر تحقق دموکراسی و اصلاحات سیاسی است. گرچه محدودیت‌های ساختاری توضیح داده شده در تداوم اقتدارگرایی تا ژانویه ۲۰۱۱ تأثیر زیادی داشته‌اند، با این وجود، برای تبیین مناسب این مسئله لازم است به نارسایی‌ها و نقایص یا اشکالات موجود در خود کنش‌گران مدنی پرداخته شود، هرچند نگارنده تأثیر محدودیت‌های ساختاری را تعیین‌کننده‌تر از ضعف‌ها در کنش‌گران می‌داند.

بیش از سه‌هزار باشگاه و ۱۴ هزار سازمان یا انجمن داوطلبانه به‌طور رسمی ثبت‌نام شده‌اند؛ با این وجود، دو عامل یادشده مانع آن شدند که آنها با وجود تعداد بالا در اعمال فشار به حکومت برای آزادسازی سیاسی و دموکراسی تا ژانویه ۲۰۱۱ موفق شوند. البته پس از پیدایش جنبش الکفایه، برخی نتایج نسبتاً مطلوب حاصل شد ولی محدود بود. در دهه ۱۹۷۰ تنها یک گروه در ارتباط با حقوق بشر فعالیت می‌کرد که امروزه به بیش از ۲۰ گروه افزایش یافته است (El.Ghobashy, 2008: 1592).

با عنایت به بحث‌های نظری مطرح‌شده، یکی از مهم‌ترین ضعف‌های کنش‌گران مصری، ضعف شدید ارتباطات افقی مبتنی بر همکاری و انسجام بین آنها بوده است. گرچه تعداد محدودی از جنبش‌های اعتراضی عمدتاً برای گرانی نان، بیکاری و بحران اقتصادی در قاهره و چند شهر دیگر به‌ویژه در اواخر دهه ۸۰ رخ دادند، ولی در دهه نخست و دوم حکومت مبارک جامعه مصر شاهد یک جنبش فراگیر برای دموکراسی با ائتلاف بخش قابل توجه کنش‌گران مدنی نبود. چرا چنین جنبشی شکل نگرفت؟

برای این پرسش می‌توان به‌اجمال چند پاسخ مطرح کرد: نخست آنکه محدودیت‌های ساختاری در ذیل ساخت قدرت سیاسی اقتدارگرا به‌شدت مانع و مخالف با تشکیل چنین جنبشی بوده است. حکومت مبارک در کنار ایجاد محدودیت‌های ساختاری سیاسی و حقوقی، از یک‌سو به‌منظور جلوگیری از پیوستن بازیگران اقتصادی در بخش خصوصی به کنش‌گران جامعه مدنی، نوعی ائتلاف

محافظه‌کارانه حامی - پیرو را ایجاد کرده و گسترش داد و از سوی دیگر، با افزایش هزینه‌های جانی و مالی مخالفت با حکومت و جذب مخالفان میانه‌رو، از ایجاد جنبش فراگیر اصلاح طلب جلوگیری کرد.

دوم آنکه، تعارضات گفتمانی بین کنش‌گران و نهادهای مدنی وابسته به اسلام‌گرایان و سکولارها و نیز اختلافات درونی بین بازیگران اسلام‌گرا نیز تا حد زیادی مانع ایجاد و گسترش جنبش اجتماعی فراگیر و انسجام در بین نهادهای مدنی شده بودند. در درون طیف اسلام‌گرایان دو دسته‌بندی عمده وجود دارد؛ یک طیف، اسلام‌گرایان میانه‌رو هستند که معتقد به اصل دعوت و بیدارسازی به جای جهاد، آشتی اسلام و دموکراسی و مبارزات به شکل مسالمت‌آمیز هستند که اخوان‌المسلمین و حزب الوسط، شاخص‌ترین مثال‌ها در این ارتباطند.

طیف دوم، اسلام‌گرایان تندرو و خشونت‌طلبی همچون جهادی‌ها، جماعت اسلامی و تکفیری‌ها هستند که آب‌سخور عقیدتی یا آموزه‌ای آنها، اندیشه‌های **سید قطب** و **مودودی** هستند. آموزه‌های مهم این طیف به‌جمال عبارتند از: اصل جهاد به جای دعوت و مبارزه تدریجی و مسالمت‌آمیز با حکومت، کاربست خشونت برای تشکیل حکومت و ضربه زدن به حکومت و قدرت‌های غربی که حوزه طاعت را تشکیل می‌دهند، هدف، یعنی تشکیل حکومت اسلامی، هر نوع وسیله لازم از جمله کشتار غیرنظامیان غربی و داخلی را توجیه می‌کند و انحطاط شدید در جهان اسلام و غرب، خصومت با دموکراسی به‌عنوان فرآورده غرب، عدم تساهل و....

بنابراین این تعارض درون‌گفتمانی در طیف اسلام‌گرایان و بین‌گفتمانی بین اسلام‌گرایان و سکولارها در کنار محدودیت‌های ساختاری، مانع ایجاد جنبشی فراگیر با تأکید بر میانه‌روی و آشتی اسلام و دموکراسی شده است. علل مهم غیرقانونی کردن اخوان میانه‌رو عبارت بودند از: نفوذ شدید این سازمان در انجمن‌های صنفی و مدنی و ترس حکومت از پیروزی انتخاباتی آنها و ترس از احتمال ائتلاف اخوان میانه‌رو و حزب الوسط با آموزه امکان آشتی اسلام و دموکراسی با سازمان‌ها و نهادهای مدنی دیگر به‌ویژه روشنفکران مذهبی و تا حدی با سکولارها.

علت دیگر، آن است که انجمن‌های صنفی و مدنی در بستری عمل می‌کردند

که فرهنگ سیاسی دموکراتیک در کلیت جامعه مصر و بین همه اقشار دست‌کم تا پیش از سال ۲۰۰۰ به اندازه کافی گسترش نیافته بود، لذا این کاستی در کنار عافیت‌طلبی سیاسی انجمن‌ها، احزاب و تعدادی از فعالان، مانع همراهی قابل توجه افکار عمومی با آنان شده بودند.

یکی دیگر از علل این موضوع، نبود رهبران مدنی با درایت سیاسی و مدنی بالا برای تبلیغ جدی مشترکات و پرهیز از اختلافات بوده است. نکته دیگر آنکه پایین بودن سطح اعتماد بین فردی یا بین فعالان و گروه‌های مدنی تا حدی مانع شکل‌گیری جنبش فراگیر دموکراتیک با قدرت شبکه‌سازی بالا شده بود.

۵. زمینه‌های پیدایش جنبش اجتماعی اصلاح‌طلب الکفایه در دهه اخیر

تعدادی از نویسندگان برجسته مصری همچون *وحید عبدالمجید، جلال امین، سلیم آوا و احمد بهاء‌الدین*، همگی بر این نظرند که مصر در حال حاضر (تا ژانویه ۲۰۱۱) با مصائب و چالش‌های مهمی همچون: بحران اقتصادی، بحران‌های ژرف چندبعدی مشروعیت، مشارکت و توزیع، کاهش نفوذ منطقه‌ای، انحصارگرایی حکومت و افزایش نفوذ امریکا در دستگاه سیاسی مصر مواجه بوده است (Shorbagy, 2009: 519). از دید آنها خاص‌گرایی یا تبعیض، فساد، نبود یک راهبرد ملی برای منافع ملی و انحصارها در قدرت و ثروت، همگی از نشانگان بحران در مصر بوده‌اند. این چالش‌ها زمینه‌ساز همکاری و پیوندهای افقی اولیه بین نهادهای مدنی از اواخر دهه ۱۹۹۰ به این سو شده بودند که جنبش «فراگیر مصر برای تغییر» مشهور به الکفایه، شاخص‌ترین آنها بود.

این جنبش براساس گفتمانی کاملاً ملی‌گرایانه و دموکراتیک شکل گرفت. در نخستین بیانیه جنبش کفایه ۹ سپتامبر ۲۰۰۰ اعلام شد: «ما بر این باوریم که دو خطر مرگ‌بار، ملت ما را تهدید می‌کند، آنها دو روی یک سکه هستند و هریک دیگری را تقویت می‌کند؛ نخست: تهاجم نفرت‌انگیز قدرت‌های غربی به خاک ملت عرب، دوم: استبداد سرکوب‌گر که بر همه ابعاد نظام سیاسی مصر احاطه کرده است» (El. Mahdi, 2009: 1020). همچنین تصریح شد: «در شرایطی که کشور به توسعه و تغییر نیاز جدی دارد، رژیم با فساد گسترده، تخریب زیرساخت‌ها و رشد

تکان‌دهنده قیمت‌ها بیکاری را تشدید کرده، اقتصاد را با بحران مواجه ساخته و وضعیت زندگی شهروندان را وخیم‌تر کرده است» (Shorbagy, 2009: 532).

جنبش الکفایه در صدد بود که از رهگذر طرح شعارها، نمادها و خواسته‌های مشترک بین تمام گروه‌ها و فعالان مدنی پل‌زنی کرده و از این رهگذر یک جنبش عمومی و فراگیر برای تغییرات دموکراتیک همه‌جانبه در مصر در ذیل رهبری خود ایجاد کند. این جنبش الهام‌بخش جنبش‌های دیگری بود که به‌عنوان شاخه‌های فرعی به این جنبش پیوستند که عبارت بودند از: جنبش مبارزه مردمی برای تغییر با نام «آزادی اکنون»، جنبش زنان برای دموکراسی با نام «خیابان مال ماست»، جنبش جوانان برای تغییر، جنبش روزنامه‌نگاران برای تغییر و جنبش کارگزاران برای تغییر و شعار مشترک همه آنها نیز، «نه تفویض اختیار جدید، نه موروثی شدن ریاست‌جمهوری» بود (El, Mehdi, 2009: 1013). این ائتلاف به «جنبش الکفایه و خواهرانش» مشهور شد.

در ۲ دسامبر ۲۰۰۴، کفایه، «جنبش مصر برای تغییر»، نخستین تظاهرات خاموش خود را با شعار کفایه برگزار کرد و رسانه‌های محلی و بین‌المللی آن را پوشش دادند. شعار عمده آنها گردش قدرت و لزوم خروج قدرت از انحصار مبارک و خاندان وی بود. این جنبش در کمتر از یک سال، ۱۸۰۰ امضاء جمع کرد که به‌عنوان یک ابتکار قابل توجه بود (www.klarakamassiria.org).

این جنبش در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ به موفقیت‌های محدودی دست یافت. یکی از دستاوردهای این جنبش فراگیر، رأی قوه قضائیه مصر به ابطال انتخاب ۲۰۰ نفر برای کرسی‌های پارلمان در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۷ بود (El.Ghobashy, 2008: 1601). البته فشارها و همسویی‌های نهادهای غیردولتی فرامرزی نیز تا حدی در این ارتباط تأثیرگذار بودند. برای مثال می‌توان به پوشش خبری گسترده رسانه‌های جهانی در اعتراض به بازداشت جامعه‌شناس معروف مصری **سعدالدین ابراهیم** اشاره کرد (El.Ghobashy, 2008: 1602).

یکی دیگر از دستاوردهای این جنبش فراگیر، تصمیم مبارک مبنی بر به همه‌پرسی گذاشتن ماده ۷۶ قانون اساسی برای رقابتی کردن انتخابات ریاست‌جمهوری بود. براساس تغییرات به‌عمل‌آمده در ماده ۷۶ قانون اساسی سال

۲۰۰۵، رئیس‌جمهور باید از طریق انتخابات عمومی و با رأی مخفی انتخاب شود و لازم بود هر کاندیدای مستقل ریاست‌جمهوری تأییدیه ۲۵۰ عضو از اعضای منتخب مجلس الشعب، مجلس شورا و مجالس مردمی استان‌ها را به‌دست آورد، با این شرط که تعداد تأییدکنندگان، دست‌کم ۶۵ عضو از مجلس الشعب، ۲۵ عضو از مجلس شورا و ۱۰ عضو از مجالس استانی و ۲۰ تأییدیه دیگر از شوراهای نمایندگی‌های محلی داشته باشد. احزاب سیاسی به شرطی می‌توانستند کاندیدا داشته باشند که پنج سال سابقه فعالیت مداوم حزبی از زمان تأسیس داشته و دست‌کم پنج درصد کرسی‌های منتخب هریک از مجلس الشعب و مجلس شورا را کسب می‌کردند. بر این اساس نخستین انتخابات چندکاندیدایی و رقابتی در سال ۲۰۰۵ برگزار شد.

به‌اجمال باید گفت که این تغییر در ماده ۷۶ قانون اساسی صرفاً یک ظاهرسازی دموکراتیک برای بازسازی مشروعیت سیاسی مبارک بود. محدودیت‌ها و الزامات طرح‌شده در قانون جدید منجر به بازتولید ساخت حکومت شبه‌اقتدارگرا همراه با دموکراسی صوری و تحکیم حکومت مبارک می‌شد.

این جنبش را می‌توان به‌عنوان نقطه عطفی در تاریخ مبارزات سیاسی مصر تلقی کرد چرا که برای نخستین‌بار با ایجاد یک جبهه نسبتاً عمومی، امیدهای اولیه برای جسارت سیاسی و پیشبرد اصلاحات سیاسی در مقابل ساخت اقتدارگرای حکومت مبارک را ایجاد کرد.

نتیجه‌گیری: تبیین اجمالی ریشه‌های خیزش اجتماعی اخیر و سقوط مبارک
سؤال عمده در این نوشتار این بود که چرا با وجود بیش از ۱۴ هزار انجمن صنفی و مدنی و ۱۳ حزب سیاسی، حکومت اقتدارگرای مبارک به‌مدت سه دهه از ۱۹۸۱ تا ژانویه ۲۰۱۱ استمرار یافت و به آزادسازی سیاسی بیشتر، تن نداد؟ در این نوشتار مهم‌ترین پاسخ آن بود که از یک‌سو، بستر سیاسی به‌دلیل محدودیت‌های شدید سیاسی و حقوقی از ناحیه ساخت قدرت سیاسی و نخبگان اقتدارگرا و سرکوب‌گر برای مشارکت سیاسی کنش‌گران مدنی و به چالش طلبیدن جدی حکومت اقتدارگرای مبارک فراهم نبود. تدابیر شدید امنیتی و اقدامات سرکوب‌گرانه توسط

دولت و نخبگان حاکم در کنار محدودیت‌های حقوقی و قانونی و تفاسیر اقتدارگرایانه از آن در پایایی اقتدارگرایی مؤثر بودند. همچنین ائتلاف محافظه‌کارانه زمین‌داران، بورژوازی و نظامیان با حکومت و گسترش شبکه‌های فاسد حمایتی و کلاپتالیستی، ساخت نخبگی وفادار به حکومت در کنار دستگاه‌های اطلاعاتی و نظارتی قوی نیز از عواملی بودند که بستر سیاسی - اجتماعی برای کنش‌گران مدنی را به شدت محدود ساخته بودند. از سوی دیگر، عدم شکل‌گیری جنبش عمومی فراگیر اصلاح‌طلب، به دلیل ضعف شدید پیوندهای افقی و تعارض شدید گفتمانی و آموزه‌ای بین کنش‌گران به‌ویژه در طیف اسلام‌گرایان و سکولارها، مانع جدی دیگری بر سر راه دموکراسی و عاملی برای تثبیت اقتدارگرایی در این سه دهه بود. البته در این نوشتار باور بر این بود که محدودیت‌های ساختاری در تداوم اقتدارگرایی تا حد قابل توجهی مهم‌تر از تأثیر نواقص و ضعف‌ها در خود کنش‌گران مدنی بوده‌اند.

از اواخر دهه ۹۰ به بعد، یک جنبش نسبتاً فراگیر به نام «جنبش مصر برای تغییر» مشهور به الکفایه با اهداف مهمی چون، مخالفت با استبداد و انحصارگرایی حکومت مبارک، دموکراسی خواهی و مخالفت با حضور و تهاجم قدرت‌های غربی به خاک ملت عرب شکل گرفت. این جنبش، نقطه عطفی در مبارزات دموکراسی‌خواهانه در مصر است، که با وجود دستیابی به برخی موفقیت‌های محدود، نتوانست به اهداف خود برسد.

در سال ۲۰۱۰ تحولاتی در عرصه سیاسی مصر رخ داد که تا حدودی آرایش اپوزیسیون را تغییر داد؛ این تغییرات با ورود البرادعی به عرصه سیاسی مصر آغاز شد. محمد البرادعی، ورود خود به عرصه سیاسی به‌ویژه برای انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۱۱ را با ایجاد «انجمن ملی برای تغییر» آغاز کرد و از کلیه احزاب و جریانات سیاسی مصرانه خواست که برای پیشبرد دموکراسی و پایان دادن به حکومت اقتدارگرا و مخالفت با موروثی شدن آن در این خاندان، به این انجمن بپیوندند. شواهد حاکی از حمایت تدریجی جریانات اسلام‌گرا و ملی‌گرای لیبرال از این خواسته البرادعی بود و تجمع احزاب مخالف در اعتراض به نتایج انتخابات پارلمانی تقلبی ۲۰۱۰ در مقابل دیوان عالی این کشور مثال بارزی در این

زمینه است.

در ژانویه ۲۰۱۱ برخلاف بسیاری از تصورات رایج، یک خیزش عمومی و فراگیر شروع شد و با استمرار آن، حکومت مبارک سقوط کرد. بسیاری از تحلیل‌گران با عنایت به پایداری اقتدارگرایی و ساخت متصلب حکومت مبارک و ضعف پیوندهای افقی بین کنش‌گران مدنی و جریان‌ات سیاسی - اجتماعی مهم به دلیل شکاف‌های سیاسی و ایدئولوژیک بین آنها، بر این باور بودند که دست‌کم در کوتاه‌مدت شاهد سقوط مبارک نخواهند بود. آنها بر این نظر بودند که در صورت استمرار جنبش‌هایی مانند الکفایه با شعار تغییر برای مصر - به‌ویژه پس از ورود البرادعی به عرصه سیاسی و مبارزاتی مصر - حکومت مبارک به‌ناگزیر باید پاره‌ای اصلاحات سیاسی نسبتاً محدود انجام دهد، به‌علاوه اینکه حمایت قدرت‌های خارجی و امریکا و قدرت بالای سرکوب حکومتی نیز بر استمرار حکومت، تأثیر خواهد گذاشت. با این وجود، حکومت مبارک سقوط کرد.

در ادبیات نظری انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی، تأکید بر این است که جنبش‌های اجتماعی و انقلاب‌ها، ریشه‌های ساختاری و تاریخی درازمدت یا نسبتاً درازمدتی دارند نه ریشه در صرف نارضایتی‌های کوتاه‌مدت و محدود. از سوی دیگر، تحلیل‌گران بر این نظرند که تنها با وجود شرایط و نارضایتی‌های ریشه‌دار، انقلاب رخ نمی‌دهد؛ لذا نیاز به ایجاد فرصت‌های سیاسی شتاب‌زای مساعد داخلی و خارجی است که عبارتند از: شکاف در نخبگان حاکم در ارتباط با نحوه برخورد با اپوزیسیون، کاهش جدی طرفداران رژیم به دلایل گوناگون، بحران شدید اقتصادی و تشدید بحران کارآمدی و مشروعیت رژیم به تبع آن، افشای ابعاد جدی فساد سیاسی و اقتصادی مقامات حکومتی و وقوع انقلاب در کشورهای همسایه در شرایط مشابه با این کشور.

مهم‌ترین عامل شتاب‌زا در شکل‌گیری و گسترش جنبش اجتماعی علیه مبارک، شکل‌گیری جنبش اجتماعی در تونس بود که منجر به پایان بیش از چهار دهه حکومت بن علی شد. در ادبیات نظری، هانتینگتون از آن با اصطلاح «اثرات سرایتی یا گلوله برف» یاد می‌کند. بر این اساس، مردم مصر حرکت انقلابی مردم تونس را به‌عنوان الگوی حرکت برگرفتند و تا لحظه سقوط مبارک و حتی پس از آن نیز



استمرار دادند. با این وجود باید گفت که سقوط مبارک ریشه در نارضایتی‌های ساختاری و اجتماعی ریشه‌دار در چندین دهه استمرار اقتدارگرایی داشت و انقلاب تونس به‌عنوان عامل محرک در ظهور جنبش اجتماعی فراگیر اخیر، فوران اعتراضات و خشم مردم و همگرایی جریان‌های سیاسی - اجتماعی برای سقوط دشمن مشترک عمل کرد. علاوه بر این عامل شتاب‌زا می‌توان به عوامل دیگر در به‌نتیجه رسیدن این جنبش اشاره کرد که به‌جمال عبارتند از:

۱. واقع‌بینی، درایت و خردورزی زمان‌شناسانه جریان‌های اصلی سیاسی و اجتماعی در طیف‌های اسلام‌گرای میانه‌رو، ملی‌گرا و لیبرال برای ایجاد ائتلاف و تأکید آنها بر ضرورت ائتلاف؛

۲. حمایت جدی توده‌های مردمی ناراضی از فراخوان جریان‌های سیاسی - اجتماعی برای پیوستن به جنبش اجتماعی و انقلابی اخیر و استمرار حضور بسیار گسترده آنها در قاهره و گسترش آن به شهرهای دیگر. نکته قابل ذکر آن است که گفته می‌شود حتی رهبران جریان‌های به‌نوعی در مقابل فعال‌بودگی شدید توده‌ها دچار حیرت شدید شدند و توده‌ها با خودانگیزگی قابل توجهی عمل کردند و تنها دنباله‌رو رهبران نبودند؛

۳. جنبش فراگیر و میلیونی مردم و همگرایی بین جریان‌های سیاسی - اجتماعی مصر و تحولات تونس، باعث بالا بردن هزینه‌های سرکوب برای حکومت و تن دادن گریزناپذیر مبارک به قبول واقعیت تلخ کناره‌گیری از قدرت شد؛

۴. قدرت‌های خارجی به‌ویژه آمریکا نیز به‌ناچار رویه خود را تغییر داده و ابتدا بر گسترش اصلاحات و درنهایت، با فراگیری جنبش، بر کناره‌گیری متحد خود رضایت دادند.*

منابع

الف - فارسی

- اوتاوی، مارینا. ۱۳۸۶. *گذار به دموکراسی یا شبه اقتدارگرایی*، ترجمه سعید میرترابی، تهران: قومس.
- حافظیان، محمدحسین. ۱۳۸۷. «مشکلات اقتصادی و چشم انداز بی ثباتی سیاسی در مصر»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال پانزدهم، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان.
- حسینی گلی، سید اسماعیل. ۱۳۸۶. «اصلاحات در مصر»، *مجموعه مقالات فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران*.

ب - انگلیسی

- Al.Sayyid, Mustapha. K. 1993. "A Civil Society in Egypt?" *the Middle East Journal*, 44 (2).
- Alberecht, Holgar & Schlumberger, Oliver. 2004. "Regime Change without Democratization in the Middle East", *International Political Science Review*, Vol. 25, No. 4.
- Anderson, Roy. (et.al). 2001. *Politics & Change in the Middle East*, Newjericy, Printice Hall.
- Diamond, Larry. 1997. "the Globalization of Democracy", in Robert sloter, (et.al) (eds), *Global Transformation in the Third world*, London, Lynne Riner Publication.
- Ehteshami, Anoushirvan & Murphy, Emma. 1996. "Transformation of the Corporatist State in the Middle East", *Third World Quarterly*, Vol. 17, No.4.
6. Ehteshami, Anoushirvan. 1999. "Is the Middle East Democratize?" *British Journal of Middle East Studies*, Vol.26 (2).
- El. Mahdi, Rahab. Aug 2009."Egypt Quest for democracy", *Comparative Political Studies*, Vol.42, No.8.



- El.Ghobashy, Mona. 2008. "Constitutionalist Contention in Contemporary Egypt", ***American Behavioral Scientist***, Vol. 51, No.11.
- Giddens, Antony. 1984. ***The constitution of society***, Cambridge, Polity press.
- Kamrava Mehran, Mora, Frank. 1998. "Civil Society & Democratizing in comparative Perspective: Latin America & the Middle East", ***Third World Quarterly***, Vol. 19, No.5.
- Kamrava, Mehran. 2007. "The Middle East democracy deficit in comparative Respective", ***Perspective on Global Development of Technology***, Vol. 6.
- Mohammad, Hosan. 2007. "Democracy Promotion in Arab Politics", ***Journal of International & Area Studies***, 14 (2).
- Schlumberger, Oliver. 2000. "The Arab Middle East & the Question of Democratization", ***Democratization***, Vol. 7, No. 4.
- Shorbaghy, Manar. 2009. "Egyptian Views on the Politics of Egypt Today," ***International Political Science Review***, Vol. 30, No.5.
- www.aftab.ir.
- www.klarakamassiria.org.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی